**جلسه 55-167**

**سه‌شنبه - 26/10/۹6**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به فرمایش آقای حکیم بود. فرمود که اگر کسی عاجز بشود از نماز به چهار سمت مشتبه نمی‌تواند فقط به یک سمت نماز بخواند، باید موافقت ظنیه بکند به سه سمت نماز بخواند.

جهتش این است که مانحن‌فیه مثل این مثال می‌‌شود که مولی به عبدش بگوید اعط زیدا درهما، ‌زید مشتبه بشود بین چهار نفر، این عبد هم سه درهم بیشتر ندارد. نمی‌تواند به هر چهار نفر احتیاطا یک درهم بدهد، ‌حق ندارد یک درهم به یکی از این‌ها بدهد یا دو درهم به یکی از این‌ها بدهد، باید سه درهم که دارد به سه نفر بدهد. چرا؟ ایشان می‌‌فرمایند جهتش این است که در اضطرار شارع نمی‌تواند ترخیص بدهد در ترک موافقت قطعیه بدون تصرف در تکلیف معلوم بالاجمال؛ این خلاف حکم عقل است. عقل با وجود تکلیف فعلی حکم به وجوب موافقت قطعیه می‌‌کند. اگر شارع بخواهد ترخیص بدهد در ترک موافقت قطعیه باید تکلیف واقعی را مشروط کند؛ بفرماید که ان دفعت اضطرارک بترک اعطاء الدرهم الی غیر زید، ‌اگر اضطرارت را دفع بکنی با ندادن یک درهم به غیر زید، اینجا واجب است که یک درهم به زید بدهی. راه تقیید این است دیگه. ان لم تدفع اضطرارک بترک اعطاء درهم الی غیر زید، یعنی ان لم تدفع اضطرارک بترک غیر الواجب، اگر اضطرارت را با ترک غیر واجب دفع نکردی آن وقت شارع دست از وجوب اعطاء درهم به زید می‌‌کشد و الا اگر اضطرارت را دفع بکنی، برطرف بکنی با ترک غیر واجب، آن وقت بر شما واجب است این اعطاء درهم به زید.

کما این‌که در شبهه تحریمیه این‌جور می‌‌گفت، می‌‌گفت یکی از این سه آب نجس است اجمالا، شما مضطری یکی از این سه آب را بخوری، حکم واقعی این‌جور می‌‌شود، می‌‌گوید اگر دفع اضطرار بکنی با شرب آب پاک، ان دفعت اضطرارک بشرب الماء الطاهر فیحرم علیک شرب الماء النجس، اگر دفع اضطرار بکنی با شرب آب پاک آن وقت دیگه حرام است بر تو شرب ماء نجس.

اینجا هم می‌‌گوید اگر دفع می‌‌کنی اضطرارت را با ترک آنی که واجب نیست، آن وقت به شما می‌‌گویم واجب است بر تو اعطاء یک درهم به زید. خب شما اگر بیایی این سه درهم را که داری چه بکنی؟‌ به سه نفر بدهی، به نفر چهارم ندهی، شاید آن نفر چهارم همان زید واقعی است، اگر نفر چهارم که به او یک درهم ندادی زید واقعی بود، خب شرط وجوب اعطاء درهم به زید که فعلی نمی‌شود چون شرط وجوبش چیست؟ ان دفعت اضطرارک بترک ما لیس بواجب، الان شما دفع کردی اضطرارت را بترک ما هو واجب. اما اگر بخواهی از این سه درهم دو درهمش را بین دو نفر تقسیم کنی، ‌به دو نفر بدهی، ‌درهم سوم را بگذاری در جیبت، ‌یعنی دو نفر را ترک کردی اکرام‌شان را، از این چهار نفر دو نفر را ترک کردی اکرام‌شان، یقینا یکی از این دو نفر که ترک کردی اکرام‌شان را، زید نیست پس دفع کردی اضطرارت را بترک ما لیس بواجب. هر دو که زید نیست. اضطرارت را دفع کردی به ترک ما لیس بواجب. وجوب اعطاء‌ درهم به زید فعلی می‌‌شود. وقتی فعلی شد عقل به تو می‌‌گوید چرا موافقت ظنیه نکردی، ‌موافقت قطعیه نمی‌شود موافقت ظنیه چرا نکردی؟ موافقت احتمالیه چرا نکردی؟ تا راه دارد باید موافقت کنی.

در قبله هم همین است. اگر شما نمی‌توانید به چهار سمت نماز بخوانید، به سه سمت می‌‌توانید نماز بخوانید، اگر فقط اکتفاء کنید به نماز خواندن به دو سمت، تکلیف واقعی این‌طور است: ان دفعت اضطرارک بترک الصلاة الی غیر القبلة، اگر اضطرارت را دفع کنی با ترک نماز به غیر قبله یعنی با ترک آنی که واجب نیست، ‌فیجب علیک الصلاة نحو القبلة. خب اگر دو نماز را ترک کنی یقینا یکی از این دو نماز صلات الی غیر القبلة است و شما ترک کردی ما لیس بواجب را. وقتی ترک کردی ما لیس بواجب را شرط وجوب صلات الی القبلة‌ فعلی شد، ‌تکلیف فعلی شد عقل می‌‌گوید باید امتثال کنی.

به نظر ما این فرمایش آقای حکیم ایراد دارد:

اولا: ما عرض کردیم در مقام، اضطرار، تکوینی است. این فرمایش ایشان در اضطرار عرفی راه دارد که شارع بخواهد اذن بدهد در ترک موافقت قطعیه، عقل جلویش را بگیرد. در جایی که اصلا وقت نیست برای چهار نماز، شارع اذن نمی‌دهد در ترک موافقت قطعیه، امکان ندارد موافقت قطعیه. حکم عقل مشروط به قدرت است، ‌عقل که می‌‌گوید واجب است موافقت قطعیه عند التمکن [است]، من اصلا تمکن ندارم نه این‌که شارع می‌‌گوید ترک می‌‌توانی بکنی موافقت قطعیه را بعد بگوییم این خلاف حکم عقل است و حتما باید تکلیف واقعی مشروط بشود تا خلاف حکم عقل نشود.

ثانیا: ما در اصول گفتیم مسلک صحیح مسلک اقتضاء است در منجزیت علم اجمالی. چه اشکالی دارد شارع ترخیص بدهد در ترک موافقت قطعیه حتی در اضطرار عرفی؟ من چهار نماز می‌‌توانم بخوانم‌ اما برایم حرجی است، مشقت شدیده دارد که عرف می‌‌گوید نمی‌توانی و الا عقل می‌‌گوید می‌‌توانی که نیاز داریم به ترخیص شارع در ترک موافقت قطعیه، چه اشکالی دارد در ترک موافقت قطعیه؟ مگر قاعده فراغ این نیست؟ قاعده فراغ می‌‌گوید شک داری در امتثال و لکن مهم نیست، بلی قد رکعت.

آقای حکیم از محقق عراقی یاد گرفته، می‌‌گوید فرق می‌‌کند. آنجا شارع تعبد به امتثال کرده اما در ترخیص در موافقت قطعیه شارع کی می‌‌گوید تعبد کرده به امتثال؟ ترخیص داده در ترک موافقت قطعیه، از کجا کشف می‌‌کنید تعبد کرده به امتثال که این کاری که می‌‌کنی امتثال تکلیف واقعی است تعبدا؟

می‌گوییم آقا! بینکم و بین وجدانکم عقل گیر می‌‌دهد به این‌که شارع بگوید که بلی قد رکعت؟ عقل بگوید خیلی خوب، اهلا و سهلا اما شارع اگر بگوید لاتجب علیک ان تعید صلاتک، بدون تعبد به امتثال، عقل بگوید لا اهلا و لا سهلا. می‌‌گوییم عقل! تو هم؟! تو هم اسیر الفاظی؟! منطقی اسیر الفاظ نیست تو اسیر الفاظ هستی؟ یعنی گیر بدهد عقل بگوید مولی اگر بگوید بلی قد رکعت، من قانع می‌‌شوم چون امتثال تعبدی است ولی اگر بگوید تو ترخیص داری در ترک احراز امتثال، ‌عقل بگوید بد کردی، ‌خلاف حکم عقل عمل کردی؟ بابا! حکم عقل للمولی است، ‌حقٌ للمولی نه حق علی المولی که مولی نتواند از آن رفع ید کند.

بر فرض شما بگویید ما آن بیدی نیستیم که از این بادها بلرزیم، ما در اصول مسلک علیت را که می‌‌گوید قبیح است ترخیص در ترک موافقت قطعیه، این را ما منقح کردیم، خدا رحمت کند مرحوم میرزا هاشم آملی را! می‌‌فرمود هر کس منکر مسلک علیت باشد، جدی حرف نمی‌زند، ‌شوخی می‌‌کند، ‌یعنی اینقدر جازم بودند شاگردان محقق عراقی به مسلک علیت. مسلک علیت یعنی همین: قبیح است ترخیص در مخالفت احتمالیه و ترک موافقت قطعیه، باید شارع تعبد به امتثال بکند. بر فرض شما بگویید این حرف‌های مسلک اقتضاء شوخی است که ما معتقدیم مسلک علیت به شوخی نزدیک‌تر است، حالا قبول، آقا! جعل بدل را ما بالالتزام چرا استفاده نکنیم؟ وقتی من مضطرم به حرام شارع می‌‌گوید حرام حلال می‌‌شود، ‌ما من شیء محرم و الا قد احله الله لمن اضطر الیه، دو تا آب نجس است مضطرم یکی از این دو را بخورم، ‌شارع می‌‌گوید بخور یکی از این دو را. حالا یک آب نجس مشتبه شد بین چند آب پاک، من مضطرم یکی از این‌ها را لابعینه بخورم آیا اولویت قطعیه ندارد که ما من محرم الا و قد احله الله لمن اضطر الیه به اولویت قطعیه نمی‌گوید می‌‌توانی یکی از این‌ها را بخوری؟ اگر همه‌اش حرام قطعی بود می‌‌توانستم یکی را بخورم حالا که چند تایش حلال است یک دانه‌اش حرام است، مشتبه شده با هم، نمی‌توانم یکی را بخورم؟! این خلاف فحوی قطعی دلیل ما اضطروا الیه است. خب این اطلاق نیست، این فحوی قطعی یک دلیل است، خب بالالتزام جعل بدل کشف می‌‌شود. شمایی که می‌‌گویید باید جعل بدل بشود، ‌باید تعبد به امتثال بشود، خب از خود همین تعبد به امتثال کشف می‌‌شود، فحوی قطعی این دلیل. چون مقام ثبوت را که این‌ها اشکال نمی‌کنند که امکان جعل بدل هست، می‌‌گویند واصل نشده است به ما، با مدلول التزامی قطعی این خطاب رفع ما اضطروا الیه واصل می‌‌شود تعبد به امتثال. ما یکی از این اطراف را مراعات می‌‌کنیم، کشف می‌‌کنیم که امتثال تعبدی شده است.

ثالثا: جناب آقای حکیم! عرض کردیم بحث ما ربطی به علم اجمالی ندارد؛ تکلیف معلوم است. فرق می‌‌کند با مثل اشتباه آب نجس بین آب پاک. خوب مثال زدید، ‌مثال اکرم زید خوب مثالی است برای مثل صل نحو القبلة. مولی تکلیفش معلوم است. یک وقت نمی‌دانم گفته اعط زیدا درهما یا گفته اعط عمروا درهما، خب می‌‌شود علم اجمالی با جهل به خصوصیات تکلیف. اما به قول شما می‌‌دانم مولی گفت اعط زیدا درهما، جعل مولی که مشکوک نیست اما تاریک است، ‌صدای زید هم شبیه این چهار صدا [است]، همه مثل هم، قیافه‌شان هم تقریبا مثل هم، ‌به آن‌ها می‌‌گویی شما زید هستی؟ می‌‌گوید الله اعلم، می‌‌ترسد بگوید من زیدم، دیگه نمی‌داند که می‌‌خواهیم یک درهم به او بدهیم، این می‌‌شود شک در امتثال. اینجا اصلا نیازی به این بحث نیست. خب الان من یقین دارد تکلیف را، ‌قاعده اشتغال جاری می‌‌شود. سه درهم را که تقسیم کردم بین سه نفر، ‌درهم چهارمی ندارم به نفر چهارمی بدهم، ‌تکلیف به خاطر عجز ساقط می‌‌شود بقائا. ‌تکلیف واحد معلوم است، ‌شک در امتثال دارم. تا آخرین لحظه عقل می‌‌گوید امتثال کن بعدش که نمی‌توانم می‌‌گوید لایکلف الله نفسا الا وسعها. چه ربطی دارد به بحث اضطرار به احد الاطراف لابعینه در علم اجمالی به تکلیف، اینجا علم تفصیلی داریم به تکلیف.

رابعا: جناب آقای حکیم! شما از استادتان هم زدید جلو؟! محقق عراقی در بحث اضطرار الی احد الاطراف لابعینه توسط در تکلیف گفت اما خدائیش این‌جوری که شما می‌‌گویید نگفت. آقای حکیم چی گفت؟ حالا صل الی القبلة را درست کرد اما در آن بحث لاتشرب النجس چی گفت؟ گفت من آنجا یک شبهه‌ای دارم طبق شبهه من اگر با هم بخواهی این چند تا آب مشتبه را بخوری نمی‌شود. نی می‌‌گذاری در این چند تا آب مشتبه، ورودی نی به دهانت یکی است اما آن خروجی به این چند تا آب مختلف است، با هم سر می‌‌کشیدی دفعتا واحدة، آنجا نمی‌شود. اما اگر اول آب الف را می‌‌خوری، آقای حکیم این‌جور بود شبهه‌اش دیگه، ‌بعد آب ب بعد آب جیم، خب شارع گفته که ان دفعت اضطرارک بشرب الماء الطاهر فلاتشرب النجس. آقای حکیم می‌‌گوید شاید آن آب اولی که خوردم آب نجس بود. شرط تحریم شرب نجس این است که ان دفعت اضطرارک بشرب الماء الطاهر، خب من دفع اضطرار کردم به شرب آب نجس. آن شرب آب نجس اول حرام نیست، آب دوم و سوم هم که اصلا من دفع اضطرار نمی‌کنم با آن‌ها چون دفع اضطرار با همان اولین وجود شرب ماء محقق می‌‌شود. من اضطرار دارم یک لیوان آب بخورم نه بیشتر، آقای حکیم گفت آن لیوان اول را که می‌‌خوری شاید دفع اضطرار می‌‌کنی با آب نجس، پس شرط تحریم نجس فعلی نشد، ‌بقیه را که با آن‌ها دفع اضطرار نمی‌کنی پس علم نداری به تحریم شرب نجس، ‌هر سه تا را شبهه این است که می‌‌توانی بخوری.

محقق عراقی که قائل به توسط در تکلیف است این حرف‌ها را نزده. حق هم با محقق عراقی است. چرا؟ برای این‌که بر فرض ما قائل بشویم به توسط در تکلیف، الضرورات تتقدر بقدرها. چرا اینقدر بی‌رحمانه قیچی می‌‌کنید تکلیف واقعی را؟‌ قدرمتیقن از تقیید این است که مولی گفته لاتشرب النجس ان کنت تشرب الماء الطاهر و لو فی المستقبل. اگر آب پاک را می‌‌خوری و لو در آینده، حرام است آب نجس را بخوری. به مولی می‌‌گویند آقا! چرا این‌جور تکلیف می‌‌کنی؟ می‌‌گوید همین کافی است دیگه، ‌همین کافی است برای این‌که تکالیف من اضطراریه نباشد؛ مجبور که نیست. این آب الف را بخورد، آب و جیم را نخورد. آب الف یا پاک است که هیچ یا اگر نجس است خب لم یشرب الماء الطاهر و لو فی المستقبل، ‌اضطرار برطرف می‌‌شود دیگه. این‌که آقای حکیم می‌‌گوید نه، بیشتر تقیید بزنید، بگویید لاتشرب النجس ان دفعت اضطرارک بشرب الماء الطاهر که معنایش این است که اگر آب اول نجس بود، ‌خوردی، و لو بعدا آب‌های پاک را می‌‌خوری تحریم شرب نجس فعلی نیست، خب این تقیید بلامقید است، تقیید بلاضرورة است، ‌این خلاف اطلاق لاتشرب النجس است. الضرورات تتقدر بقدرها. حالا تقیید می‌‌زنید، گفتید شوخی است مسلک اقتضاء، مسلک علیت را می‌‌گوییم، ‌مسلک علیت هم لازمه‌اش توسط در تکلیف است، خب بابا! توسط در تکلیف هم که دیگه نباید شورش در بیاید. به مقدار ضرورت، آن مقداری که ناچارید از اطلاق رفع ید کنید نه بیشتر.

[سؤال: ... جواب:] ما اگر بگوییم یحرم شرب النجس اذا کنت تشرب الماء الطاهر و لو فی المستقبل، اگر آن آب سوم هم که ده دقیقه دیگه می‌‌خوری، پاک باشد، شرط تحریم شرب نجس فعلی شده و لو دفع اضطرار داری می‌‌کنی با همان آب اول، ‌باشه، ‌یحرم شرب النجس اذا کنت تشرب الماء الطاهر و لو فی المستقبل. این تقیید اخف مؤنة است تا آن تقییدی که آقای حکیم می‌‌زند. تقیید آقای حکیم بیشتر خطاب لاتشرب النجس را کوچک می‌‌کند. مثل کسی که مجبور است برای این‌که لاغر بشود گفتند از صد و سی کیلو باید خودت را برسانی به صد کیلو، ‌خب این خودش را کرده پنجاه کیلو، می‌‌گویند بابا! الضرورات تتقدر بقدرها. دیگه زاید بر این مقدار لازم ضرورت نداشته، حالا از این ور خودت را مریض کردی.

[سؤال: ... جواب:] آقای حکیم بیشتر دارد قید می‌‌زند. چرا؟‌ برای این‌که طبق بیان آقای حکیم اگر آب اول نجس است، ‌او را بخوریم، دیگه حرام نیست شرب نجس و لو بعدا آب‌های پاک را هم بخوریم، دیگه حرام نیست شرب نجس. ما می‌‌گوییم نخیر حرام است، ‌لاتشرب النجس اطلاق دارد. فقط جایی ما رفع ید می‌‌کنیم از این اطلاق طبق مسلک علیت و توسط در تکلیف که شما آب الف را بخوری و آب ب و جیم را نخوری، ‌اضطرارتان هم که برطرف می‌‌شود، نیازتان به تقیید اطلاق برطرف شد؛ دیگه بیشتر از این چرا تقیید بزنید اطلاق را؟

[سؤال: ... جواب:] عرض می‌‌کنم، در اضطرار عرفی الی احد الاطراف لابعینه مسلک اقتضاء درست است و مسلک اقتضاء هم می‌‌گوید شارع می‌‌تواند ترخیص بدهد در ترک موافقت قطعیه؛‌ می‌‌شود توسط در تنجیز. ... عرض می‌‌کنم‌، فحوی رفع ما اضطروا الیه می‌‌گوید که شارع اینجا اذن داده در ارتکاب. اگر شما مضطری به ارتکاب احد الحرامین قطعیین شارع اذن می‌‌دهد در ارتکاب، آن وقت در جایی که مضطری به ارتکاب احد المشتبهین اذن در ارتکاب نمی‌دهد؟ این خلاف فهم قطعی عرفی است. اذن در ارتکاب داده، آن وقت جمع بین اطلاق لاتشرب النجس و این اذن در ارتکاب این است که این اذن در ارتکاب اذن ظاهری است. و طبق مسلک اقتضاء چه اشکال دارد شارع اذان ظاهری بدهد در ترک موافقت قطعیه، ‌از حق خودش رفع کند؟

صاحب عروه در ذیل این مسأله دارد که و یشترط ان یکون التکرار علی وجه یحصل معه الیقین بالاستقبال فی احداها او علی وجه لایبلغ الانحراف الی حد الیمین و الیسار و الاولی ان یکون علی خطوط المتقابلات.

صاحب عروه فرموده آنی که می‌‌تواند چهار تا نماز بخواند یا آنی که چهار تا نمی‌تواند نماز بخواند، سه تا می‌‌تواند نماز بخواند او را هم حکمش می‌‌گوییم، ‌اگر می‌‌تواند چهار تا نماز بخواند لازم نیست فاصله هر دو نماز نود درجه باشد، ‌نه. فاصله بین دو نماز می‌‌تواند بیشتر باشد به حدی باشد که یا یکی از این چهار نماز رو به قبله باشد یا انحرافش از قبله نود درجه نشود. خب شما اگر بیایید سه تا نماز بخوانید با فاصله صد و بیست درجه، شرط صاحب عروه فراهم می‌‌شود. چون قطعا یکی از این نمازها یا رو به قبله است یا انحرافش از قبله کمتر از نود درجه است. یا قبله سمت راستش است یا سمت چپ ولی هرکدام هست، قبله کمتر از نود درجه انحرافش هست. چون اگر قبله سمت راستش باشد فرض این است که دو تا نمازی خوانده صد و بیست درجه فاصله است، ‌قبله بالاخره اگر وسط هم باشد می‌‌شود شصت درجه این نماز با قبله فاصله دارد آن نماز هم شصت درجه. تازه اگر دو نماز می‌‌خواند فاصله هر دو نماز آن وقت ممکن بود بیشتر از نود درجه بشود اما سه تا نماز هیچ مشکل ندارد.

اما صاحب عروه می‌‌گوید من اجازه نمی‌دهم سه تا نماز بخوانی، ‌باید چهار تا نماز بخوانی عند التمکن چون روایت می‌‌گوید یصلی لاربع وجوه. یعنی تعبدا شما می‌‌توانی این کار را بکنی: سه تا نماز بخوانی با صد و بیست درجه فاصله، بعد یک نماز چهارم هم برای تعبد هر کجا دوست داشتی بخوان.

آقای خوئی هم اینجا پذیرفته می‌‌گوید حرف بدی نیست.

ولی انصافا این خلاف ظاهر یصلی لاربع وجوه است. ظاهر یصلی لاربع وجوه این است که خطوط متقابلات که عرفا به چهار سمت مساوی باشد نه این‌که سه تا نماز بخوانی با فاصله صد و بیست درجه بعد نماز چهارمی هم با این‌که نیازی نیست از نظر صاحب عروه ولی چون روایت می‌‌گوید یصلی لاربع وجوه بخوان یک جوری، بگنجانش در ضمن این نمازها. خلاف ظاهر عرفی است. خود آقای خوئی که اینجا پذیرفته در دو جای دیگر در این صفحات بعد پذیرفته است این عرض ما را که ظاهر یصلی لاربع وجوه الغاء ما بین المشرق و المغرب قبلة است اینجا. این‌که صاحب عروه می‌‌گوید اگر فاصله کمتر از نود درجه باشد از قبله مجزی است که نتیجه‌اش می‌‌شود سه تا نماز با اختلاف صد و بیست درجه بخوان یک نماز چهارم هم به هر کجا می‌‌خواهی بخوانی بخوان. این به قول آقای خوئی خلاف ظاهر یصلی لاربع وجوه است. خب صاحب عروه می‌‌گوید ما بین المشرق و المغرب قبلة، انحرف از قبله اگر کمتر از نود درجه باشد در حال جهل مغتفر است. بابا! روایت می‌‌گوید یصلی لاربع وجوه، ظاهر روایت این است که لاربع وجوه یعنی چهار جهت، یعنی جنوب مغرب شمال مشرق عرفا. حالا نمی‌گوییم دقیق شما مراعات کنید اما عرفا باید چهار خط متقابل باشد.

[سؤال: ... جواب:] ما ببینید نود درجه که می‌‌گوییم یعنی عرفا نود درجه. اما اینی که صاحب عروه می‌‌گوید معنایش این است که شما سه تا نماز بخوانی با فاصله بین هر دو نماز به صد و بیست درجه، ‌ما بین المشرق و المغرب قبلة هست اما چون شارع گفته یصلی لاربع وجوه نماز چهارم را هم بخوان تعبدا، تعبد محض. ... نه این‌که دقیق رو آن نقطه‌ای که یکی از این سه نماز را خواندی، نه، یک نقطه دیگر و لو با فاصله بیست درجه، ‌سی درجه. خب این انصافا خلاف ظاهر هست.

[سؤال: ... جواب:] یصلی لاربع وجوه صاحب عروه می‌‌گوید جهت جنوب یک نماز خواندم جهت مغرب هم یک نماز خواندم و لو فاصله‌شان صد و بیست درجه باشد، بیشتر هم می‌‌شود فرض کرد چون چهار تا نماز می‌‌خواند بعضی از نمازهایش اگر فاصله‌اش صد و پنجاه درجه هم باشد بعد دو تا نماز هم به آن طرف‌های دیگر بخواند، یقین می‌‌کند که بالاخره یکی از این نمازها یا رو به قبله باشد یا انحرافش از قبله کمتر از نود درجه است. ما می‌‌گوییم این خلاف ظاهر عرفی است.

مسأله 12:‌ لو کان علیه صلاتان فالاحوط ان تکون الثانیة الی جهات الاولی.

صاحب عروه می‌‌گوید اگر نماز ظهر و عصر بر عهده شماست مبادا بیایی نماز ظهر را به یک نقطه بخوانی در جنوب و یک نقطه در مغرب و یک نقطه در شمال و یک نقطه در مشرق ولی نماز عصرت را با چهل و پنج درجه انحراف از آن نقطه یعنی نماز عصر اولت را مثلا چهل و پنج درجه بعد از آن نقطه‌ای که نماز ظهر را خواندی بخوانی، بعد آن وقت دچار مشکل می‌‌شوی، این خلاف احتیاط است. بلکه گفته شده اگر دقت کنید علم تفصیلی پیدا می‌‌کنید که این نماز عصرتان ایراد دارد. چون یا این زاویه چهل و پنج درجه فاصله با آن نماز ظهری که خواندید یا این قبله است پس آن نماز ظهرتان چهل و پنج درجه فاصله داشته با قبله یا آن نماز ظهرتان قبله بوده پس نماز عصرتان چهل و پنج درجه انحراف دارد از قبله.

صاحب عروه که چهل و پنج درجه را برایش اهمیت قائل نیست می‌‌گوید که و لکن ما احتیاط می‌‌کنیم که این کار نشود.

آقای خوئی فرمود که نه، ‌چه اشکالی دارد؟ خوب دقت کنید! ‌مطلب دقیق است، ‌یک وقت شما می‌آیید نماز ظهر و عصر را در هر جهتی با هم می‌‌خوانید، نماز ظهر و عصر را به این جهت جنوب اول می‌‌خوانید، ‌نماز ظهر و عصر را به جهت مغرب بعد می‌‌خوانی، به جهت شمال بعد، به جهت مشرق هم آخر، یعنی نماز ظهر و عصر هر جهتی را با هم می‌‌خوانی بعد می‌‌روی سراغ جهت دوم، آقای خوئی فرموده اینجا ما قبول داریم، اینجا ده درجه انحراف هم مضر است. کما سیأتی توضیحه. اما اگر نه، ‌نماز ظهرت را خواندی کاملا، چهار تا نماز ظهر خواندی، ‌فارغ شدی از نماز ظهر حالا می‌‌خواهی نماز عصر بخوانی چه اشکال دارد؟ چهل و پنج درجه نقطه‌ای که نماز ظهرت را خواندی با این نماز عصری که خواندی فرق بکند، چه اشکال دارد؟ اطلاق دارد روایت. من وقتی شروع می‌‌کنم نماز عصرم را می‌‌خوانم، طبق روایت یصلی لاربع وجوه احراز کردم که یک نماز ظهر صحیح تحویل مولی دادم. صحت واقعیه است، صحت ظاهریه نیست که. یصلی لاربع وجوه که در روایت می‌‌گفت از باب احتیاط می‌‌گفت که با این کار احراز می‌‌کنی امتثال نماز را. روایت می‌‌گفت ما اهل اجتهاد نیستیم ما اهل احراز امتثال واقع هستیم، یصلی لاربع وجوه. من احراز کردم نماز ظهر را که به چهار سمت خواندم یک نماز ظهر صحیح خواندم پس مشکل ندارم، ‌ترتب که مشکل ندارد، اطلاق یصلی لاربع وجوه نسبت به نماز عصر هم می‌‌گوید این هم به چهار سمت نماز بخوان، ‌اطلاق دارد و لو با انحراف چهل و پنج درجه نقطه‌ای که نماز عصر را می‌‌خوانم از آن نقطه‌ای که نماز ظهر را می‌‌خواندم.

آقای خوئی می‌‌فرماید اتفاقا متعارف هم همین است. چرا؟ برای این‌که مردم آن زمان فاصله می‌‌انداختند بین نماز ظهر و عصر. نماز ظهر را اول اذان می‌‌خواند نماز عصر را ساعت سه و این‌ها می‌‌خواند. دقت کند، ‌همان نقطه‌ای که نماز ظهرش را خواند به همان نقطه نماز عصر بخواند؟ اصلا عرفی نیست. به چهار سمت نماز بخوان دیگه.

این متعارف بودن در سفر که نماز ظهر را اول وقت بخواند، ‌نماز عصر را در وقت فضیلت عصر، این هم خیلی برای ما روشن نیست ولی اطلاق یصلی لاربع وجوه محفوظ است، ما قبول داریم فرمایش آقای خوئی را و لذا این احتیاط در عروه می‌‌شود احتیاط مستحب.

اما این‌که چرا آن جایی که نماز ظهر و عصرش را با هم می‌‌خواند در هر جهتی، ‌نماز ظهر و عصرش را در جهت جنوب می‌‌خواند بعد می‌‌رفت نماز ظهر و عصرش را در جهت مغرب و هکذا، ‌اینجا چرا حتی ده درجه هم اختلاف مضر است، ‌ان‌شاءالله فردا جهتش را عرض می‌‌کنیم.